

## تحلیل ساختاری دو حکایت از تاریخ بیهقی با تکیه بر الگوی کنشگرهای گریماس

جهانگیر صفری\*

امیر فتحی\*\*

### چکیده

گریماس و دیگر معنا شناسان مکتب پاریس بر این باورند که واقعیت، همواره گریزنده است و عوامل بیرونی دخیل در پدید آمدن روایت و ریشه های واقعی آن همواره مبهم اند. بر این اساس، روایت گونه ای شبیه سازی از واقعیت یا شبه واقعیت است. از آنجا که ساختار گرایی در ادبیات، از خود نظام ادبیات به عنوان مرجع بیرونی آثاری که بررسی می کند، استفاده می کند، جایگاه ارزشمندی در مطالعات ادبی دارد. در این مقاله با استفاده از الگوی کنشگرهای گریماس به تحلیل و بررسی دو حکایت از تاریخ بیهقی پرداخته ایم. این حکایات دارای میزان واقع نمایی بالایی هستند و هنرمندی بی مانند بیهقی را در شبیه سازی واقعیت های تاریخی در قالب روایت های باورپذیر نشان می دهند.

واژه های کلیدی: تاریخ بیهقی، گریماس، کنشگر، آلتونتاش، عمرو بن لیث

safari\_۷۰۶@yahoo.com

\*\*دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد

amir-fathi@hotmail.com

\*\*دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

یکی از شیوه های کاربردی نقد متون ادبی، نشانه شناسی است. ای. جی. گریماس<sup>۱</sup>، پایه گذار مکتب نشانه شناسی پاریس، بعد از ولادیمیر پراپ<sup>۲</sup> که به بررسی ریخت شناسی قصه های پریان روسی پرداخت، از جمله کسانی بود که بر ساختار روایت ها تکیه کرد و کوشید عناصر سازنده ی روایت ها را توصیف کند. گریماس معتقد است که می توان از عناصر رو ساختی عینی به ساختارهایی که در عمق متن واقع شده اند و دارای معنا هستند، دست یافت.

از نظر گریماس دلالت با تقابل های دو تایی شروع می شود. پایین و بالا، چپ و راست، تاریک و روشن، بر اساس تقابلی که با هم دارند در ارتباط با یکدیگر تعریف می شوند. از دید او خوب بدون بد معنا نمی دهد و معنا به واسطه تقابل هایی که میان دو واحد معنایی قائل می شویم شکل می گیرد. «گریماس یک سطح تفکر پیش زبانی را فرض می کند که در آن به این تقابل های ابتدایی شکلی انسان گونه داده می شود که به واسطه ی آن، تقابل های منطقی یا مفهومی ناب به مشارکینی در یک موقعیت جدلی بدل می شوند، موقعیتی که وقتی مجال توسعه ی زمانی را پیدا کند به یک قصه بدل می شود. اگر به این مشارکین ویژگی های فردیت بخش داده شود، به کنشگر یا به عبارت دیگر شخصیت تبدیل می شوند.» (اسکولز، ۱۳۷۹: ۱۴۷).

شخصیت از جمله عناصر کلیدی روایت است. در هر داستان شخصیت حالت پایدار نخستین را دگرگون می کند و مدار داستان را پدید می آورد. «انسان ادبیات داستانی را آفرید تا با این ابزار پیچیدگی های شبکه روابط انسانی، درون و برون خود، تجربه ها و احساسات و عواطف، رابطه انسان با هستی و به ویژه وضعیت انسان در هستی را بیان کند و بشناساند» (محمدی، ۱۳۸۱: ۱۱۱).

گریماس به تبعیت از پراپ که پیش تر هفت نقش روایی را در عین اصرار بر تبعیت آنها از سی و یک کارکرد ویژه یا خویشکاری<sup>۳</sup> معرفی کرده بود، پیشنهاد کرد تا دسته بندی کلی حاکم بر تمام روایتها فقط متشکل از شش نقش یا مشارک

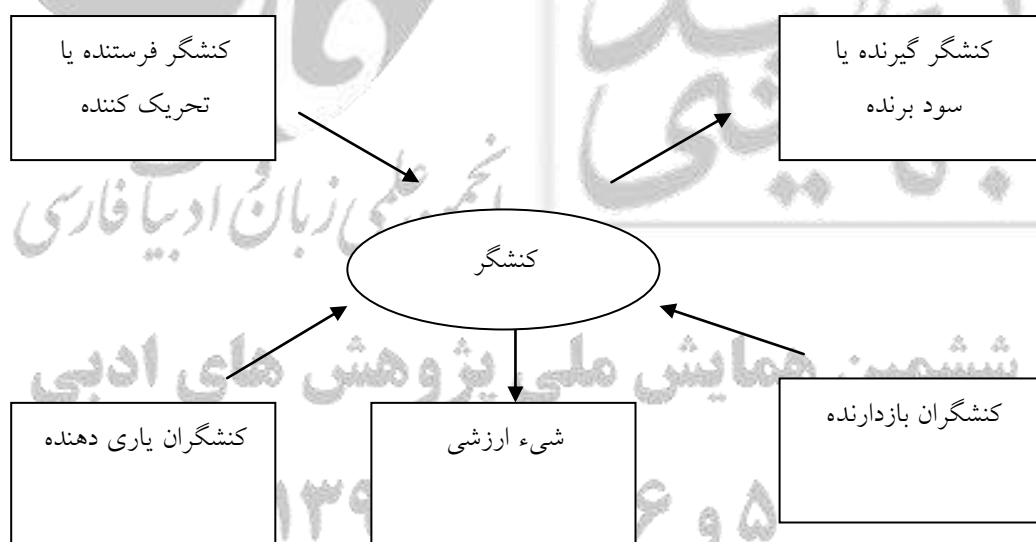
۱. a.j.greimas

۲. vladimir propp

۳. function

در سه تقابل دو سویه باشد. این دسته بندیها عبارتند از فاعل / مفعول، دهنده / گیرنده، یاری دهنده / مخالف (ر.ک. تولان، ۱۳۸۳: ۸۲).

این شش نقش که تمام کنش های داستان را پوشش می دهند، در نمودار زیر ارائه می شود: ۱- فرستنده یا تحریک کننده<sup>۱</sup>: عامل یا نیرویی است که «کنشگر» را به دنبال خواسته یا هدفی می فرستد. ۲- گیرنده<sup>۲</sup>: کسی است که از کنش «کنشگر» سود می برد. ۳- کنشگر<sup>۳</sup>: مهم ترین شخصیت داستان است که عمل را انجام می دهد و به سوی «شیء ارزشی» خود می رود. ۴- شیء ارزشی<sup>۴</sup>: هدفی است که کنشگر به سوی آن می رود یا عملش را بر روی آن انجام می دهد. ۵- کنشگر بازدارنده<sup>۵</sup>: کسی است که جلو رسیدن «کنشگر» را به شیء ارزشی می گیرد. ۶- کنشگر یاری دهنده<sup>۶</sup>: او کنشگر را یاری می دهد تا به «شیء ارزشی» برسد. شکل زیر الگوی کنشگر ها نامیده می شود. ترتیب جای گرفتن کنشگرها و جهت پیکان ها از اهمیت بسیار برخوردار است:



فرستنده کنشگر را به دنبال شیء ارزشی می فرستد تا گیرنده از آن سود برد. در جریان جست و جو، کنشگران یاری دهنده او را یاری می دهند و کنشگران بازدارنده جلو او را می گیرند (ر.ک. گریماس، ۱۹۸۳: ۸۶). اینک به تحلیل دو حکایت از تاریخ بیهقی بر اساس این الگو می پردازیم.

۱. sender

۲. receiver

۳. subject

۴. object

۵. opponent

## ذکر احوال بوسهل محمد بن حسین زوزنی عارض و فروگرفتن او

راوی داستان یعنی ابوالفضل بیهقی، روایت را بدین گونه آغاز می کند: «از این پیش درین مجلد بیاورده ام که ... بوسهل زوزنی پیش تا از غزنین حرکت کردیم، وی فسادی کرده بود در باب خوارزمشاه آلتونتاش و تضریبی قوی رانده ...» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۴۵۵).

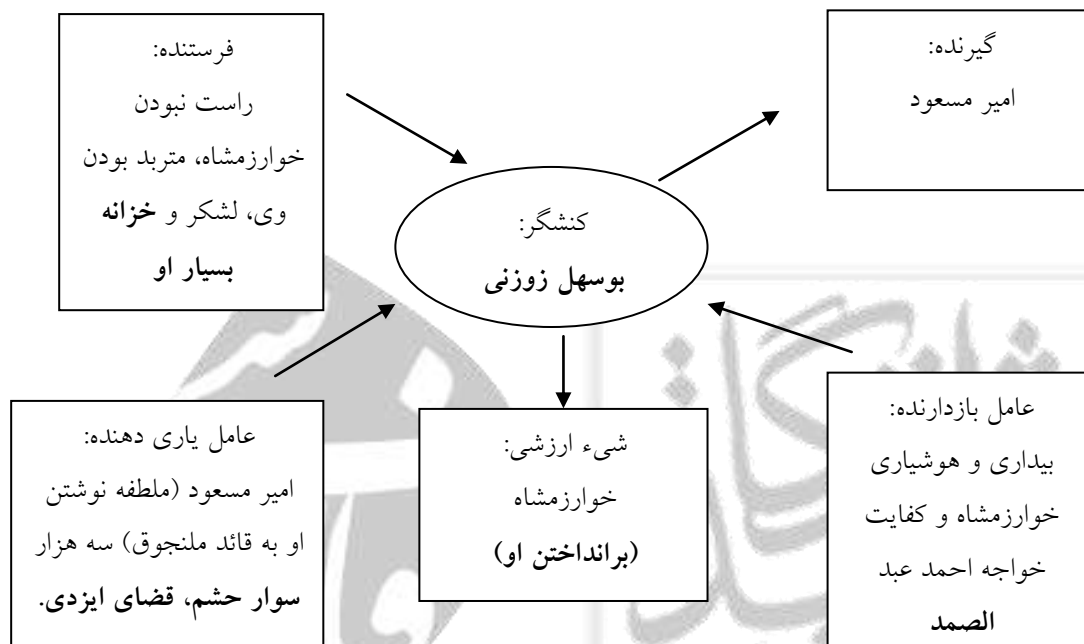
جمله اول، مهمترین شخصیت روایت را به ما می شناساند؛ بوسهل زوزنی که امیر مسعود را برای برانداختن خوارزمشاه تحریک می کند. روایت از چند موقعیت تشکیل می شود و هر موقعیت برای کنشگرهای خود الگوی خاص دارد.

### موقعیت اول

در این موقعیت ما بوسهل زوزنی را به عنوان کنشگر که در نقش فاعل عمل می کند می شناسیم. راوی این گونه بیان می کند که: «بوسهل در سر سلطان نهاده بود که خوارزمشاه آلتونتاش راست نیست، و او را بشبورقان فرو میبایست گرفت، چون برفت متربد رفت... اگر او را برانداخته آید... خزانه و لشکر بسیار برافزاید. امیر گفت: تدبیر چیست؟ ... خداوند بخط خویش سوی قائد ملنجوق که مهتر لشکر کجاست... ملطفه یی نویسد تا وی تدبیر کشتن و فروگرفتن او کند... و بوسهل اندیشه نکرد که ... در بیداری و هوشیاری چنو (خوارزمشاه) نیست... و خواجه احمد عبد الصمد کدخدای خوارزمشاه در کاردانی و کفایت یار نداشت...» (همان: ۴۵۵-۴۵۶).

در این موقعیت راست نبودن خوارزمشاه و متربد بودن وی و در ادامه، لشکر و خزانه ی بسیار او به عنوان کنشگر فرستنده، بوسهل را به سوی مفعول یا شیء ارزشی که خوارزمشاه است سوق می دهد. از سوی دیگر بیداری و هوشیاری خوارزمشاه و کفایت و کاردانی خواجه احمد عبد الصمد به عنوان عامل بازدارنده وارد صحنه ی روایت می شوند. امیر مسعود و قضای ایزدی در این صحنه نقش عامل یاریگر را دارند.

الگوی کنشگرهای این قسمت از داستان این گونه ترسیم می شود:

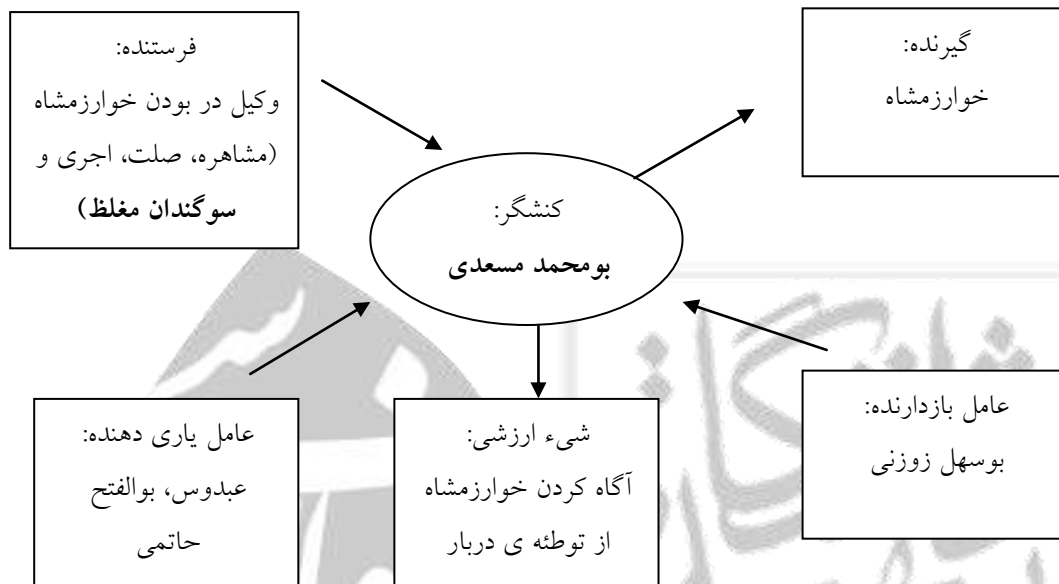


#### موقعیت دوم

در این موقعیت راوی می گوید: «چون این ملطفه بنخط سلطان گسیل کردند، امیر با عبدوس آن سر بگفت، عبدوس در مجلس شراب با بوالفتح حاتمی... بوالفتح حاتمی دیگر روز با بومحمد مسعدی وکیل در خوارزمشاه... مسعدی در وقت بمعمایی که نهاده بود با خواجه احمد عبد الصمد این حال بشرح باز نمود... بوسهل راه خوارزم فرو گرفته بود... معمای مسعدی باز آوردند. سلطان بخواجه ی بزرگ پیغام داد که: وکیل در خوارزمشاه را معما چرا باید نهاد و نبشت؟» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۴۵۶-۴۵۷).

در این صحنه از روایت کنشگر بو محمد مسعدی است. عامل یاری دهنده بوالفتح حاتمی است. عامل بازدارنده بوسهل زوزنی و شیء ارزشی که مسعدی در پی آن است آگاه کردن خوارزمشاه از توطئه ی دربار است.

الگوی کنشگرهای این قسمت این گونه ترسیم می شود:

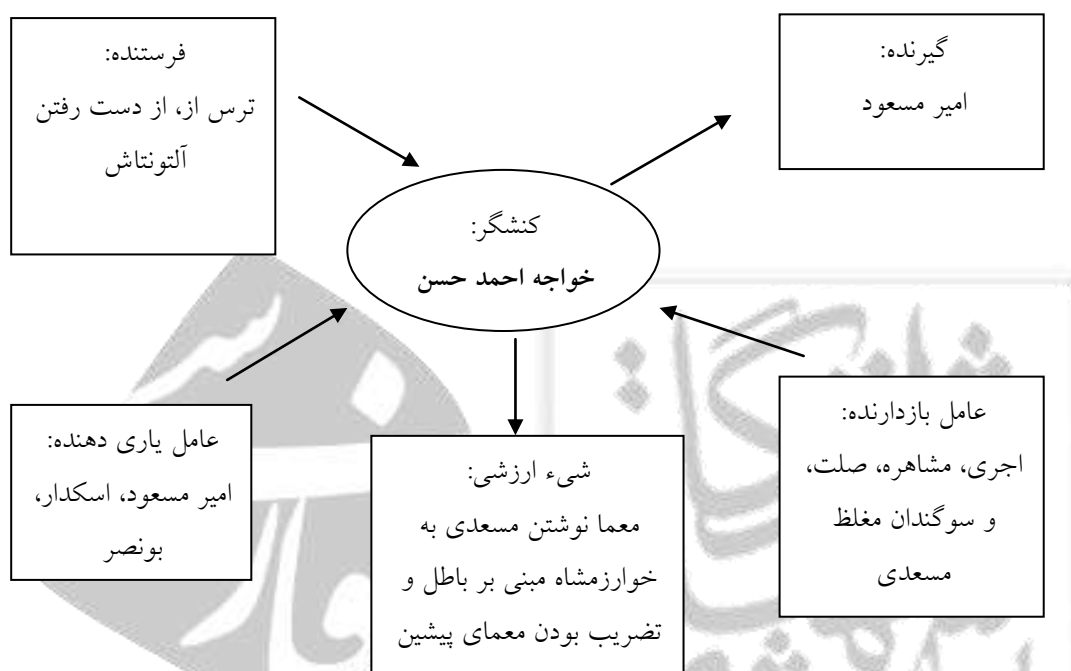


#### موقعیت سوم

در این قسمت امیر مسعود از خواجه ی بزرگ می خواهد که از مسعدی در مورد معما نامه بازپرسی کند. بنابراین خواجه احمد حسن به عنوان کنشگر وارد صحنه می شود. راوی می گوید: «مسعدی را بخواندند... و از حال معما پرسیدند. او گفت: من وکیل در محتشمی ام و مشاهره و صلت گران دارم و بر آن سوگند مغلظ داده اند که آنچه از مصلحت ایشان باشد زود باز نمایم... و چون مهمی بود این معما نبشتم. گفتند: این مهم چیست؟ جواب داد که این ممکن نگردد که بگویم. گفتند: ناچار بیاید گفت... آن حال باز گفت... خواجه گفت: پیش از این نبشته ای؟ گفت: نبشته ام... و مسعدی را گفته آمد تا هم اکنون معما نامه یی نویسد... که «آنچه پیش از این نوشته شده بود باطل بوده است»... و آن تضریبی بوده است که بوالفتح میان دو مهتر (عبدوس و بوسهل زوزنی) ساخت» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۴۵۷-۴۵۸).

ترس از، از دست رفتن آلتونتاش عامل فرستنده محسوب می شود که راوی جداگانه آن را ذکر کرده است. شیء ارزشی نیز باطل جلوه دادن معمای پیشین مسعدی در نظر خوارزمشاه است که خواجه احمد در پی آن است.

الگوی کنشگرهای این قسمت این گونه ترسیم می شود:



انجمن علمی زبان ادبیات فارسی

بهبودی

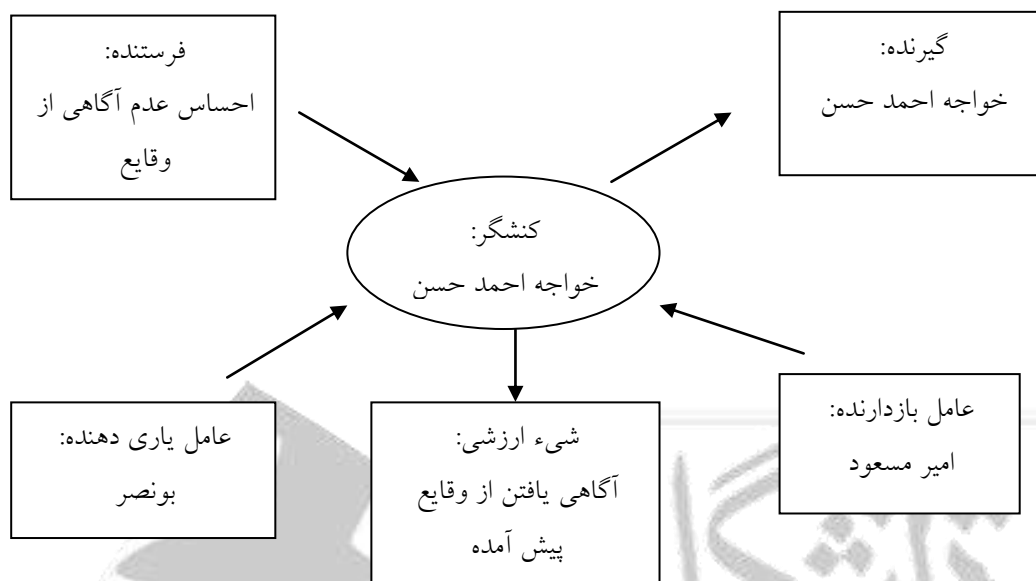
نشست همایش ملی پژوهش های ادبی

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

#### موقعیت چهارم

در این قسمت خواجه احمد حسن در پی شیء ارزشی خود یعنی آگاهی از جریان واقع شده می باشد و بونصر را که نقش عامل یاریگر دارد نزد سلطان می فرستد و پیغام می دهد که: «بهمه حال چیزی رفته است پوشیده از من... امیر سخت تافته بود، گفت: نرفته است از این باب چیزی که دل بدان مشغول باید داشت» (همان : ۴۵۸).

الگوی کنشگرهای این قسمت این گونه ترسیم می شود:



#### موقعیت پنجم

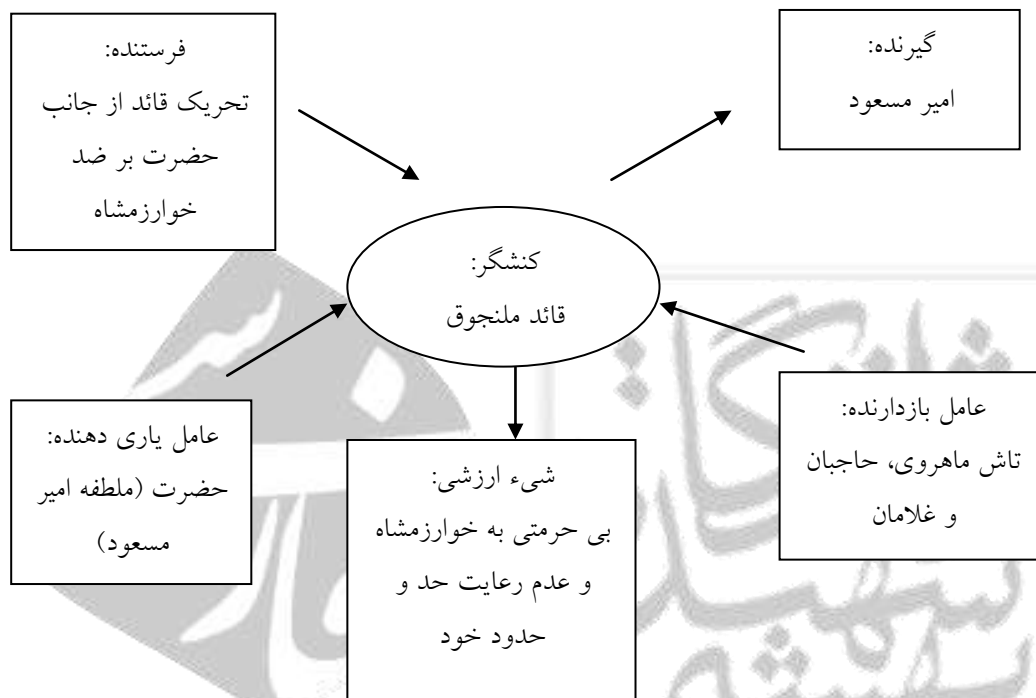
در این صحنه اسکدار خوارزم مبنی بر چگونگی کشته شدن قائد ملنجوق به دیوان می رسد که حاوی گزارش نادرست از وقایع است. بونصر آن را به امیر می دهد. در این نامه نوشته شده: « امروز آدینه خوارزمشاه بار داد و اولیا و حشم بیامدند، و قائد ملنجوق... نه به جای خود نشست بلکه فزاتر آمد. خوارزمشاه او را گفت: سالار دوش بار بیشتر در جای کرده است و دیرتر خفته است. قائد بخشم جواب داد که: «نعمت تو بر من سخت بسیار است... از این بیراهی هلاک می شوم... گناه ما راست که برین صبر می کنیم.» تاش ماهروی... گفت: می دانی که چه میگویی؟ مهتری بزرگ با تو بمزاح سخن می گوید و تو حد خویش نگاه نموداری... قائد بانگ بر او زد... حاجبان و غلامان در وی آویختند... در آن اضطراب از ایشان لگدی چند بخایه و سینه ی وی رسید، ... نماز پیشین فرمان یافت» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۴۵۹).

در این قسمت قائد ملنجوق به عنوان کنشگر در پی شیء ارزشی خود یعنی بی حرمتی به خوارزمشاه و رعایت نکردن حد خود است. تحریک حضرت، نقش فرستنده را دارد. تاش ماهروی، غلامان و حاجبان عامل بازدارنده هستند.

گیرنده که از عمل قائد سود می برد حضرت (امیر مسعود) است.

الگوی کنشگرهای این قسمت این گونه ترسیم می شود:

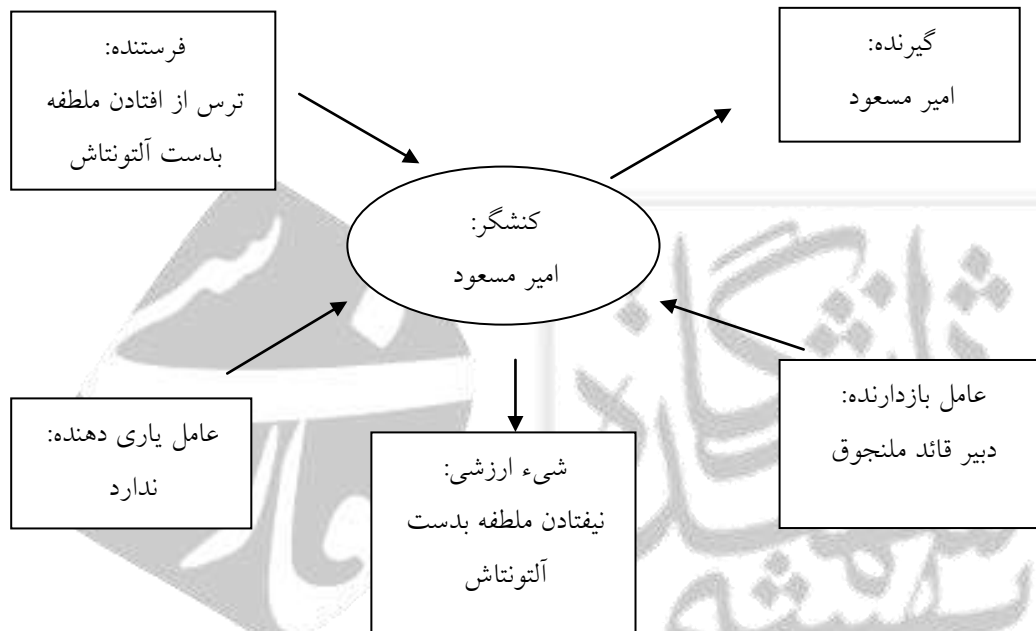




#### موقعیت ششم

در این صحنه از روایت امیر مسعود به عنوان کنشگر در پی شیء ارزشی خود یعنی نیفتادن ملطفه بدست آلتونتاش است. همچنین ترس از افتادن ملطفه بدست او نقش فرستنده را دارد. دبیر قائد نقش عامل بازدارنده را ایفا می کند. امیر مسعود به بونصر می گوید: «... و دل مشغولی نه از کشتن قائد است مارا، بلکه از آن است که نباید که آن ملطفه بخط ما بدست ایشان افتد و این دراز گردد... و آن ملطفه بدست آن دبیرک باشد» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۴۶۰).

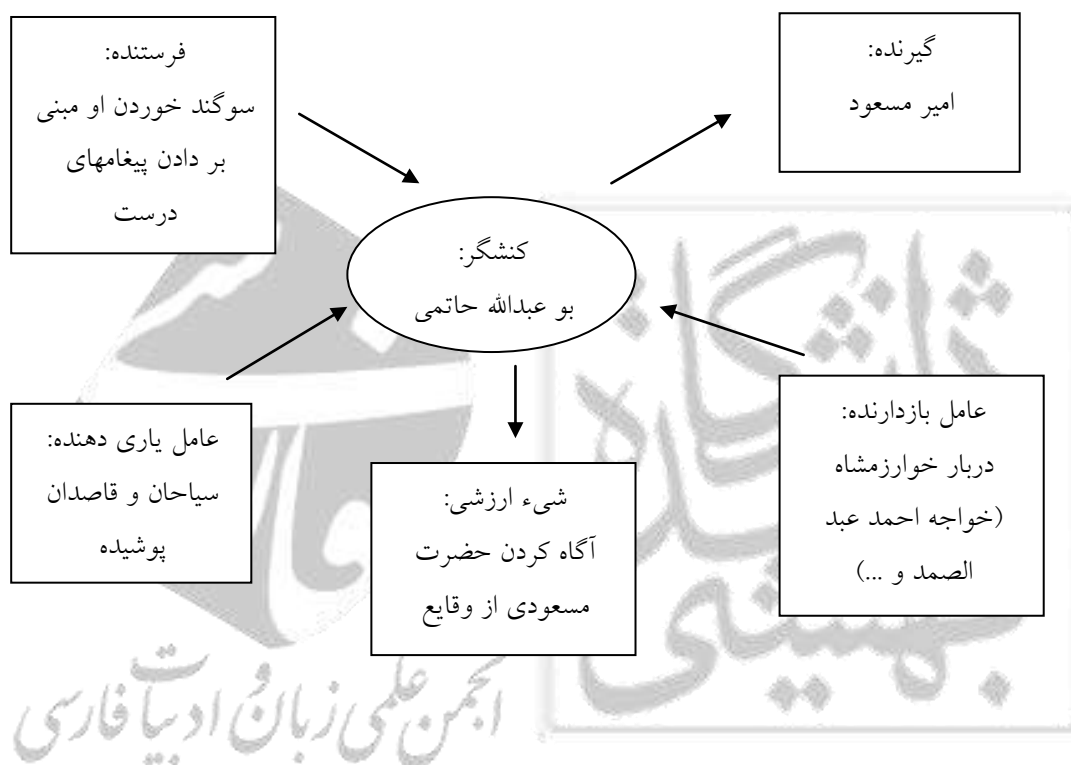
الگوی کنشگرهای این موقعیت این گونه ترسیم می شود:



#### موقعیت هفتم

در این قسمت امیر مسعود وقایعی را که بین او و بوسهل گذشته بود برای خواجه احمد حسن می گوید. خواجه احمد تدبیر را به رسیدن نامه صاحب برید، بو عبدالله حاتمی می داند. تا اینکه روزی سیاحی از جانب بو عبدالله نزد بونصر می آید و رقعتی از عصایش در می آورد و به بونصر می دهد که نوشته است: «حیلتها کرده ام و این سیاح را مالی بداده... اگر در ضمان بدرگاه عالی رسد... پیغامهای من بدهد... نباید شنید و بر آن اعتماد کرد» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۴۶۲). در این صحنه بو عبدالله حاتمی نقش کنشگر را دارد و شیء ارزشی که وی در پی آن است آگاه کردن حضرت مسعودی از وقایع دربار خوارزمشاه است. سوگند خوردن بو عبدالله بر دادن پیغامهای درست نقش کنشگر فرستنده را دارد. دربار خوارزمشاه نیز عامل بازدارنده است.

الگوی کنشگرهای این قسمت این گونه ترسیم می شود:

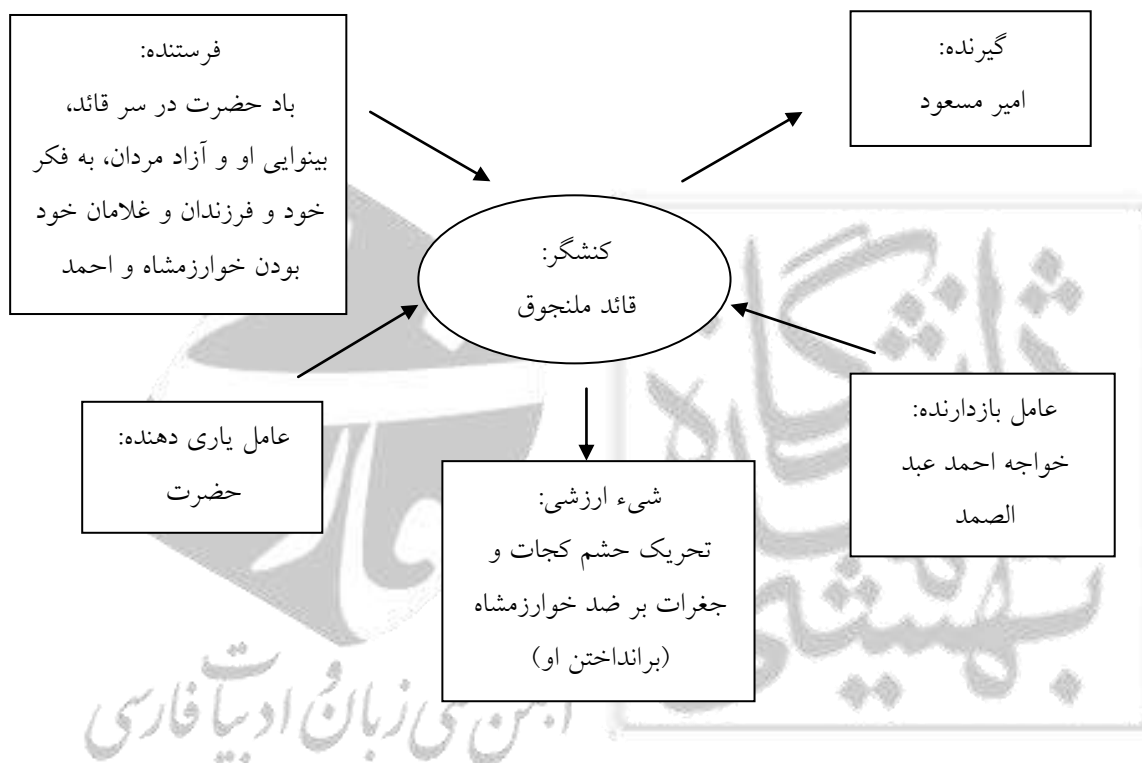


#### موقعیت هشتم

در این موقعیت سیاح پیغام بو عبدالله را می گزارد که: «...حقیقت آن است که قائد آن روز که دیگر روز کشته شد، دعوتی بزرگ ساخته بود و قومی را از سر غوغا آن حشم کجرات و جغرات خوانده و بر ملا از خوارزمشاه شکایتها کرده... تا بدان جای که «... آلتونتاش و احمد خویشتن را و فرزندان و غلامان خویشتن را اند... پیداست که من و این دیگر آزاد مردان بینوایی چند توانیم کشید.» و این خبر نزدیک خوارزمشاه آوردند... قائد را گفت: دی و دوش میزبان بوده ای؟ گفت: آری. گفت: مگر گوشت نیافته بودی و نقل که مرا و کدخدایم را بخوردی؟ قائد مر او را جوابی چند زفت تر باز داد... احمد را گفت خوارزمشاه که «باد حضرت دیدی در سر قائد» احمد گفت: از آنجا دور کرده آید» (همان : ۴۶۲).

در این صحنه قائد به عنوان کنشگر در پی شیء ارزشی خود یعنی چیدن مقدمات برانداختن خوارزمشاه است. خواجه احمد عبد الصمد نقش عامل بازدارنده را دارد، باد حضرت در سر قائد کنشگر فرستنده است.

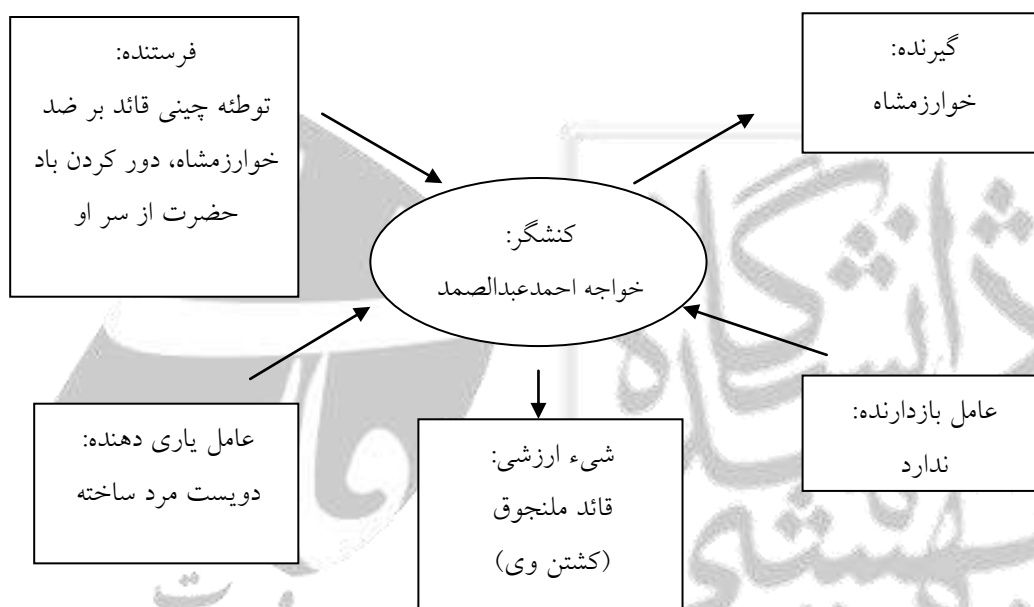
الگوی کنشگرهای این موقعیت این گونه است:



## موقعیت نهم همایش ملی پژوهش های ادبی

در این قسمت خواجه احمد عبد الصمد به عنوان کنشگر وارد صحنه می شود. شیء ارزشی او کشتن قائد است. چون قائد به سلام وی می رود به او می گوید: «آن چه بود که امروز خوارزمشاه با من میگفت؟» احمد گفت: ... ترا و مانند ترا چه محل آن باشد که چون دردی آشامید جز سخن خویش گوئید؟ قائد جوابی چند درشت داد... احمد گفت: این باد از حضرت آمده است، باری یک چند پوشیده بایست داشت تا آنگاه که خوارزمشاهی بتو رسیدی. قائد گفت: بتو خوارزمشاهی نیاید... احمد گفت: بگیری این سگ را... مردی دویست... پیدا آمدند... و وی را تباه کردند» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۴۶۲-۴۶۳).

الگوی کنشگرهای این موقعیت این گونه است:

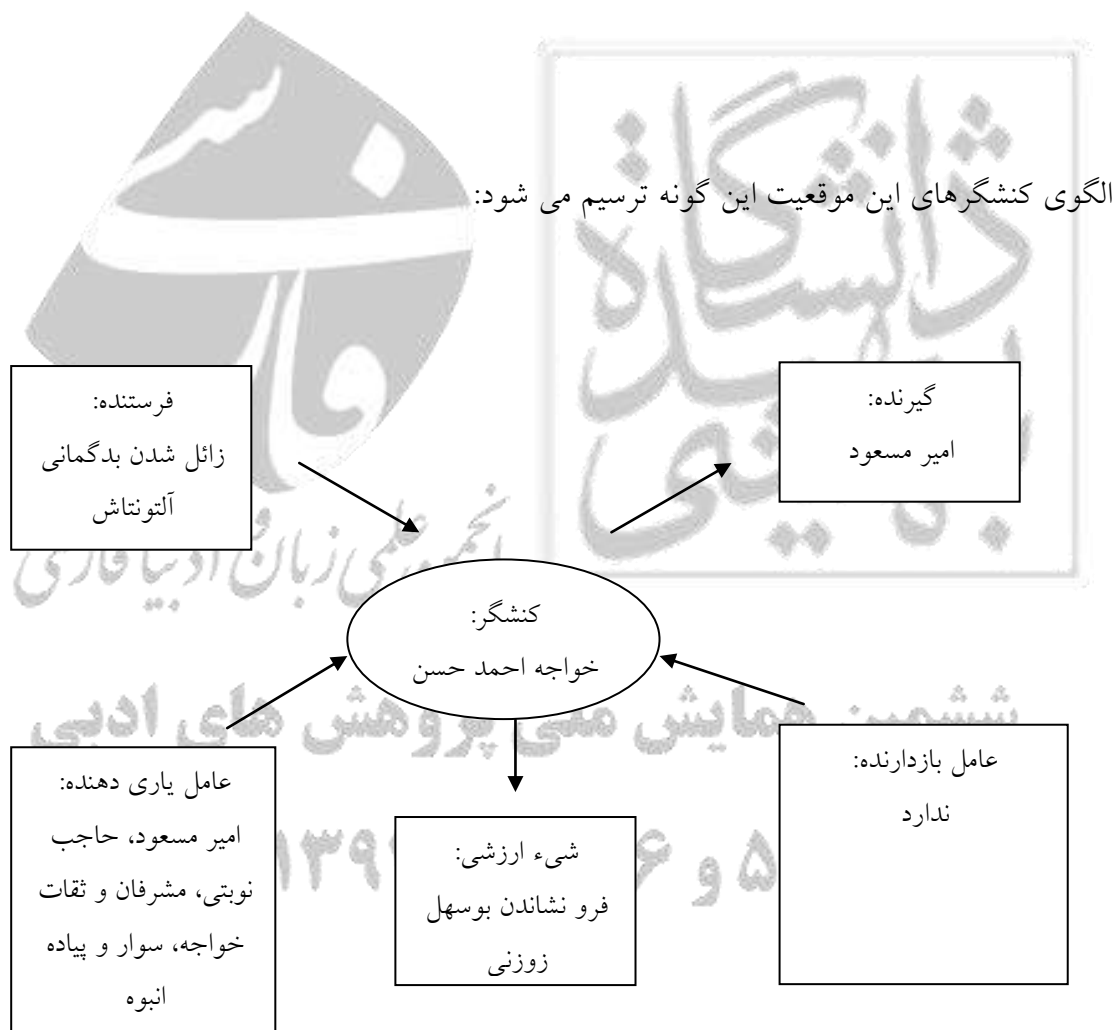


#### موقعیت دهم

پس از آنکه بونصر پیغام سیاح را نسخت می کند نزد امیر می برد و روز دیگر امیر با بونصر و خواجه خلوت می کند و جویای تدبیر می شود. راوی این گونه ادامه می دهد که: «خواجه گفت: اکنون این حال بیفتاد و یک چیز مانده است که اگر آن کرده آید مگر بعاجل الحال این کار را لختی تسکین توان داد... امیر گفت: آن چیست؟ گفت: اصل این تباهی از بوسهل بوده است و آلتونتاش از وی آزرده است... او را فدای این کار باید کرد، بدانکه بفرماید تا او را بنشانند که وی... آلتونتاش را بدگمان کرد، که چون وی را نشانده آید، این گناه حسب در گردن وی کرده شود، از خداوند درین باب نامه توان نبشت چنانکه بدگمانی آلتونتاش زائل شود... گفت: سخت صواب آمد... و نامه ها بتعجیل برفت تا مردم و اسباب بوسهل... فرو گیرند... فرمان امیر رسید بخواجه که... خواجه کار آن مرد تمام کند. خواجه ی بزرگ بوسهل را بخواند... و پوشیده مثال داد تا حاجب نوبتی برنشست و بخانه ی بوسهل رفت با مشرفان و ثقات خواجه و سرای بوسهل فرو گرفتند... خواجه از دیوان بازگشت و فرمود که بوسهل را بقهندز باید

برد. حاجب نوبتی او را بر استری نشانند و با سواره و پیاده بی انبوه بقهندز برد... دیگر روز چون بار بگسست، امیر خالی کرد با خواجه و مرا (بونصر) بخواندند و گفت: «حدیث بوسهل تمام شد...» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۴۶۴-۴۶۵).

در این صحنه کنشگر خواجه احمد حسن و شیء ارزشی او فرو نشانند بوسهل است. زائل شدن بدگمانی آلتوناش نقش فرستنده را دارد.



در پایان باید گفت کنشگر اول روایت یعنی بوسهل زوزنی به شیء ارزشی خود نمی رسد بلکه فرو نشانند او، خود شیء ارزشی برای پایان بخشیدن به روایت می شود.

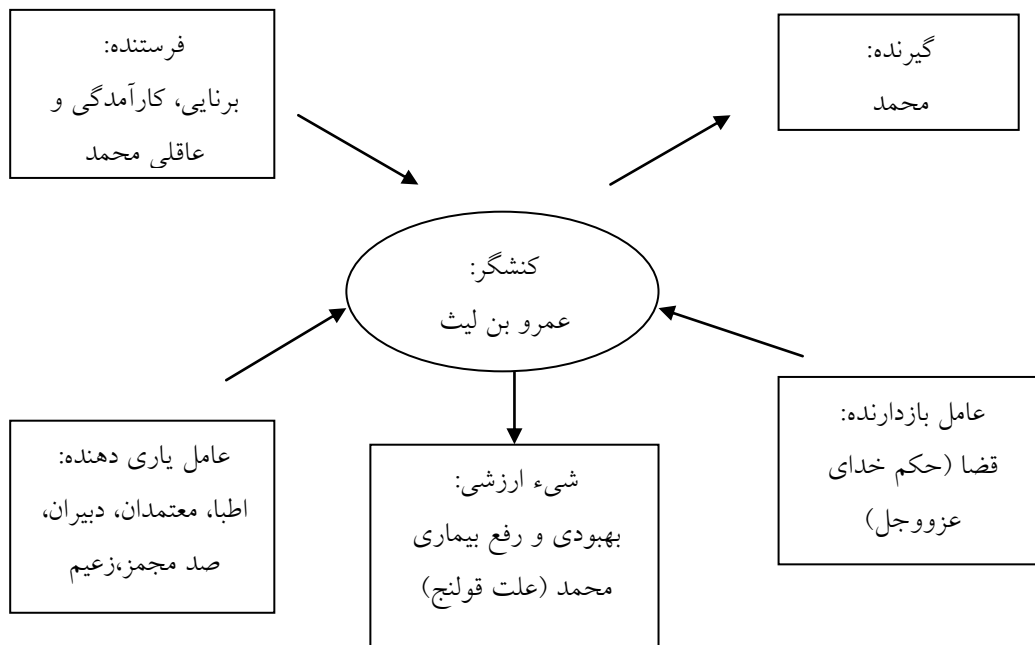
## الحکایه من عمرو بن الیث الامیر بخراسان من الصبر بوقت نعی ابنه

### موقعیت اول

راوی حکایت را این گونه آغاز می کند: «عمرو بن الیث یک سال از کرمان بازگشت سوی سیستان. و پسرش محمد... برنایی سخت پاکیزه ی در رسیده بود و بکار آمده، از قضا در بیابان کرمان این پسر را علت قولنج گرفت... و ممکن نشد عمرو را آنجا مقام کردن، پسر را آنجا ماند با اطبا و معتمدان و یک دبیر و صد مجمز... و عمرو بشهر آمد... و خالی بنشست... و آنچه دبیر می نبشت بروی میخواندند و او جزع میکرد و میگريست... روز هشتم شبگیر مهتر مجزمان در رسید بی نامه... عمرو گفت: کودک فرمان یافت؟ زعیم مجزمان گفت: خداوند را سالهای بسیار بقا باد. عمرو گفت: الحمدالله، سپاس خدای را، عزوجل، که هر چه خواست کرد و هر چه خواهد کند» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۶۹۸-۶۹۹).

در این صحنه از روایت کنشگر، عمرو بن لیث است و شیء ارزشی که در پی آن است بهبودی بیماری فرزندش محمد است. برنایی، عاقلی و کارآمدگی محمد نقش فرستنده را دارد. قضا و حکم الهی عامل بازدارنده است.

الگوی کنشگرهای این موقعیت این گونه ترسیم می شود:



۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

## موقعیت دوم

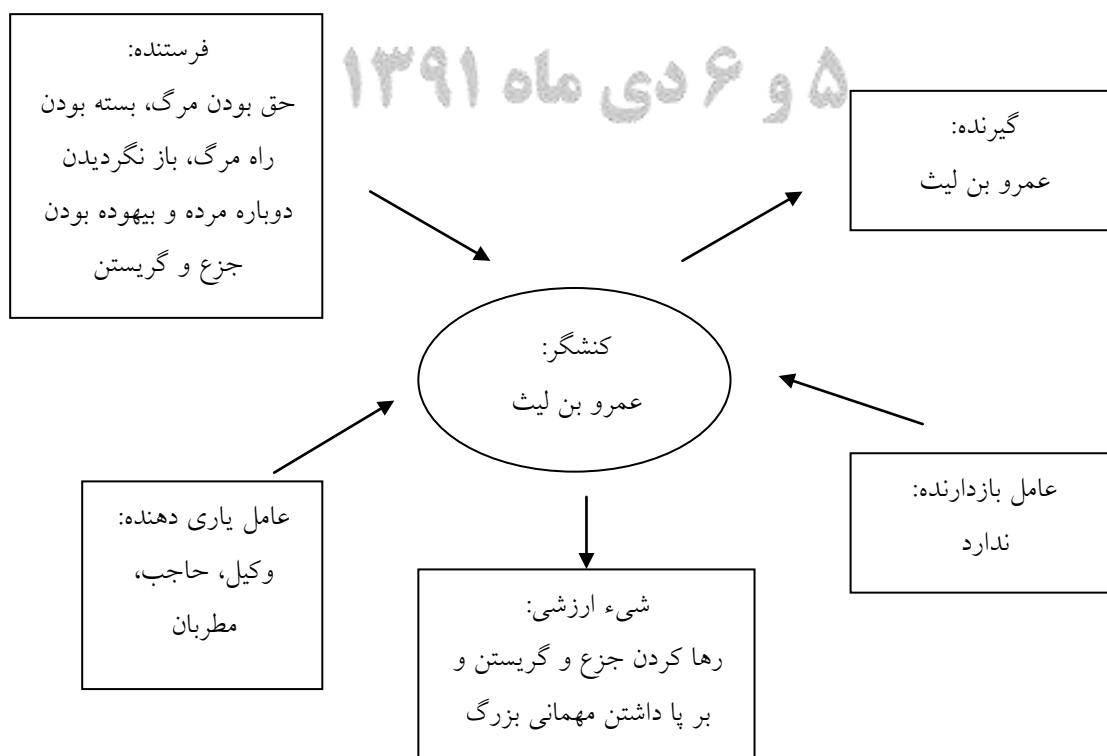
در این قسمت کنشگر (عمرو بن لیث) وکیل را فرمان می دهد که: «برو مهمانی بزرگ بساز... حاجب را گفت: فردا بار عام خواهد بود، آگاه کن لشکر را و رعایا را از شریف و وضع. دیگر روز پگاه بر تخت نشست... و شراب آوردند و مطربان بر کار شدند. چون فارغ خواستند شد، عمرو لیث روی بخواص و اولیا و حشم کرد و گفت: بدانید که مرگ حق است... این راه بر آدمی بسته است. چون گذشته شد (محمد) و مقرر است که مرده باز نیاید، جزع و گریستن دیوانگی باشد... بخانه ها بازروید و بر عادت میباشید... که پادشاهان را سوگ داشتن محال باشد» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۶۹۹).

در این صحنه شیء ارزشی که عمرو در پی آن است فراموش کردن غم مرگ فرزند و بر پا داشتن مهمانی بزرگ است. فرستنده حق بودن مرگ و بسته بودن راه آن و بازنگردیدن دوباره ی مرده است.

انجمن علمی زبان ادبی فارسی

الگوی کنشگرهای این موقعیت این گونه ترسیم می شود:

نشتمین همایش ملی پژوهش های ادبی





## نتیجه گیری

گریماس و دیگر معناشناسان مکتب پاریس بر این باورند که فاصله‌ی درخور توجهی بین راوی و روایت وجود دارد. این بدان معناست که می‌توان روایت را موضوعی مستقل در نظر گرفت که به صورت مجزا از راوی قابل بررسی است. از سوی دیگر، هیچ ضابطه‌ای برای دستیابی به مرجع متن روایت و ریشه‌های آن در دست نیست و ریشه‌های واقعی روایت همواره مبهم اند. بر این اساس، راوی حادثه‌ای شبیه‌سازی شده از واقعیت را به دست می‌دهد و روایت، گونه‌ای شبه واقعیت است. بنابراین واقعیت همواره گریزنده است و آنچه موجود است جلوه‌ی آن یا همان روایت واقعیت است. به هر میزان که راوی در عملیات شبیه‌سازی واقعیت موفق‌تر عمل کند، روایت واقع‌نماتر است.

حکایت‌های تاریخ بیهقی را از نظر میزان قابلیت تطبیق بر الگوی کنشگرهای گریماس، می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد: حکایت‌های واقعی تاریخ بیهقی که بیهقی در آن‌ها با ظرافت و نکته‌بینی خاص خود به جزئیات رفتارها و حرکات شخصیت‌های واقعی می‌پردازد و دارای میزان واقع‌نمایی بالا و در عین حال ظرفیت و قابلیت بالایی برای تحلیل و بررسی بر اساس الگوی کنشگرهای گریماس هستند؛ هنر بیهقی در پرداخت شخصیت‌ها در این گونه حکایت‌ها به خواننده این امکان را می‌دهد که کنش‌های کنشگران مختلف را در سر تا سر حکایت به روشنی دنبال کند و همراه با کنشگر به شیء ارزشی برسد و تأثیر کنشگران دیگر را در رسیدن کنشگر به هدف یا ناکامی او به وضوح ملاحظه کند. در تحلیل ساختار این دسته از روایت‌ها به منظور رسیدن به ژرف ساخت‌های موجود در ذهن راوی و جامعه‌ای که راوی سعی می‌کند واقع‌نمایانه آن را وصف کند، برخی نکته‌های تکرار شونده همواره در متن روایت حضور دارند. به عنوان مثال حکایت اول جامعه‌ای را وصف می‌کند که ساختار آن بر زور مداری، فساد طبقاتی، ریاکاری و قتل و جنایت استوار است. گونه‌ی دیگر حکایت‌هایی هستند که بیهقی معمولاً به دلیل بعد زمانی، به جزئیات موثق درباره‌ی آن‌ها دسترسی نداشته است. این گونه حکایات قابلیت بسیار محدودی برای انطباق بر این الگو دارند.

در این گونه حکایات، بیهقی موفق به چینش دقیق شخصیت ها در قالبی روایی و تبدیل حکایت به روایتی واقع نما نشده است. در این گونه موارد راوی بدون پرداخت صحیح حکایت تنها به تصویر طرح کلی آنها پرداخته است.

در این گونه حکایت ها با تعداد محدودی از کنشگران مواجه می شویم و بعضی از انواع کنشگران را اصلاً نمی بینیم و حکایت فاقد کنش محوری بارز است.

در این بررسی به این نتیجه رسیدیم که در تاریخ بیهقی با دو گونه حکایات مواجهیم: گونه ای مانند دو حکایت بررسی شده در این مقاله که واقع نما هستند و به گونه ای دقیق پرداخت شده اند و گونه ای دیگر، حکایاتی که شباهت زیادی به قصه ها و حکایات سنت ادبی ما دارند. واقع نمایی، یکی از عناصر مهم روایت است و آن کیفیتی است که در اعمال و شخصیت های اثر وجود دارد و احتمال ساختن قابل قبول از واقعیت را در نظر خواننده فراهم می آورد.

دقت هنری بیهقی برای بیان واقعیت های تاریخی در قالب حکایت، پایه ی شخصیت پردازی او را در هنر رئالیستی تشکیل داده است. خواننده وقایع داستان او را واقعی می پندارد و مانند اثر خیالی به آن نمی پردازد. روایت، دارای پرداخت هنری قوی است و راوی به وقایع جلوه ای حقیقی می دهد و به این شیوه، واقع نمایی داستان تحقق می یابد. بیهقی با گزینشی هنرمندانه از میان وقایع، آنچه را که القا کننده ی معنای مورد نظر اوست، بر می گزیند و اتفاقات فرعی و زاید را دور می ریزد، بدون این که این پالایش به سیر منطقی روایت لطمه ای وارد آورد.

ششمین نمایش ملی پژوهش های ادبی

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

- آسا برگر، آرتور. (۱۳۸۰). روایت در فرهنگ عامیانه، رسانه و زندگی روزمره. ترجمه محمد رضا برزگر. چاپ اول. تهران: انتشارات سروش.
- اخوت، احمد. (۱۳۷۱). دستور زبان داستان. چاپ اول. اصفهان: نشر فردا.
- احمدی، بابک. (۱۳۶۸). ساختار و تأویل متن. چاپ اول. تهران: نشر مرکز.
- اسکولز، رابرت. (۱۳۷۹). درآمدی بر ساختار گرایي در ادبیات. ترجمه ی فرزانه طاهری. تهران: آگاه.
- تولان، مایکل جی. (۱۳۸۳). درآمدی نقادانه زبان شناختی بر روایت. ترجمه ابوالفضل حری. چاپ اول. تهران: انتشارات بنیاد سینمایی فارابی.
- پراپ، ولادیمیر. (۱۳۶۸). ریخت شناسی قصه های پریان. ترجمه ی فریدون بدره ای. چاپ اول. تهران: توس.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین. (۱۳۸۸). تاریخ بیهقی. تصحیح دکتر خلیل خطیب رهبر. تهران: مهتاب - آبغام.
- \_\_\_\_\_، (۱۳۸۸). تاریخ بیهقی. تصحیح، تعلیقات، توضیحات و فهرست ها. محمد جعفر یاحقی، مهدی سیدی. تهران: سخن.
- شعیری، حمید رضا. (۱۳۸۱). مبانی معنا شناسی نوین. تهران: سمت.
- محمدی، محمد؛ عباسی، علی. (۱۳۸۰). صد ساختار یک اسطوره. تهران: چیستا.
- میر صادقی، جمال. (۱۳۸۰). عناصر داستان. چاپ چهارم. تهران: شفا.
- میشل آدم، ژان؛ رواز، فرانسواز. (۱۳۸۳). تحلیل انواع داستان (رمان، درام، فیلم نامه). ترجمه ی آذین حسین زاده و کتایون شهپرراد. چاپ اول. تهران: نشر قطره.

Greimas Algirdas julien. (۱۹۸۳). Structural semantics: An Attempt at a method published by university of nebraska press.